فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال هشتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۷
صفحات ۱۱۵ - ۱۳۲

بررسی کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر اول عباسی (۱۳۲-۲۳۲ق)

سید محمد شیخ احمدی[۱]

چکیده

با آغاز خلافت عباسیان، خطابه و منبر، به‌عنوان رسـانه‌هـایی ارتبـاطی و تأثیرگـذار، در خدمت توجیه مشروعیت و تثبیت حکومت قرار گرفتند. در سدهٔ اول خلافـت عباسـیان، خطبه خواندن به نام خلیفه به‌معنای رسمیت یافتن قدرت او بود و منبر نیز بـه تریبـونی تبدیل شد که بر آن خطابه‌هایی برای اعلام رسمی خلیفهٔ وقت و ولیعهد او و دعا بـرای آنان ایراد می‌شد. در طرف مقابل، مخالفان نظام عباسی نیز از این کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر استفاده می‌کردند؛ آن‌ها با ایراد خطابه‌هایی در ذکر رذایل و مظالم خاندان بنی‌عباس، مردم را به نظام خلافت بدبین و به این وسیله، مشروعیت خلفا را در اذهـان مردم خدشه‌دار می‌کردند. با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضـر درصـدد اسـت تـا کارکردهای منبر و خطابه را، به‌عنوان رسانه‌های ارتباطی تأثیرگذار در تمدن اسلامی، با تکیه بر عصر اول خلافت عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ق) بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: خطابه، منبر، رسانه، عصر اول عباسی.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سنندج، ایران. m.sheikhahmadi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰٤/۱۰

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

مقدمه

از ویژگی‌های دورهٔ خلافت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق)، به‌ویژه در عصر اول آن (۱۳۲-۲۳۲ق)، استفادهٔ فراگیر از منابر، به‌مثابه رسانه‌های مهم و تأثیرگذار ارتباطی بود که در راستای استقرار حکومت عباسیان و مشروعیت‌بخشی به آن به کار گرفته می‌شدند. رسم خطابه بر منبر به صدر اسلام بازمی‌گشت. در دورهٔ اموی (۴۱-۱۳۲ق)، که نهاد خلافت در آن نهادی صرفاً سیاسی بود، منبر نیز کارکرد صرفِ سیاسی داشت و کاربرد آن منحصراً در دست شخصیت‌های رسمی حکومتی، همچون خلفا و والیان و فرماندهان نظامی، بود. در دورهٔ عباسیان، نهاد خلافت در کسب مشروعیت دینی کوشش فراوان کرد و به نهادی سیاسی-مذهبی تبدیل شد و درنتیجه، منابر نیز جز آنکه مکان‌هایی برای تبلیغ سیاست‌هایی رسمی حکومت باشند، کارکردهای دیگر هم یافتند. در این دوره، منبرها علاوه بر اینکه مظهر قدرت سیاسی باشند، کارکرد فرهنگی نیز پیدا کردند و به تریبون تبلیغاتی حکومت تبدیل شدند. خطیبان مورد تأیید عباسیان در راستای سیاست‌های نظام خلافت و تقویت آن، خطابه می‌خواندند و خلفا نیز، تا زمانی‌که خطیبان از این مسیر منحرف نمی‌شدند، از آن‌ها حمایت می‌کردند. سیاست‌های فرهنگی مورد نظر نظام خلافت از طریق منابر به اطلاع مردم می‌رسید و خطیبان با تبلیغ این سیاست‌ها و تأکید بر آن‌ها سعی می‌کردند مشروعیت خلافت عباسی را در اذهان مردم نهادینه سازند و هر حرکت مقابل و مخالف آن را نامشروع جلوه دهند. آن‌ها با ترویج این سیاست‌ها تلاش می‌کردند دیدگاه‌های سیاسی و عقیدتی مورد تأیید نظام خلافت را تنها دیدگاه‌های صحیح در جامعهٔ اسلامی معرفی کنند و مانع از ایجاد یا گسترش هویت‌های فکری دگراندیش شوند. در عصر اول خلافت عباسیان، خلفا برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خود از دو شیوه استفاده می‌کردند: نخست، از طریقِ زور و شمشیر، و دوم، با تأثیر بر افکار عمومی. در جامعهٔ سنتی آن روز مسلمانان، خطابه و منبر، به‌عنوان رسانه‌ای ارتباطی، مهم‌ترین نقش را در تأثیر بر افکار عمومی و شکل‌دهی به باورهای سیاسی-مذهبی مردم ایفا می‌کرد. با توجه به آنچه گفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که مهم‌ترین کارکردهای خطابه‌ها و منابر، به‌عنوان رسانه‌های

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

فرهنگی-ارتباطی حاکمیت عباسی، چه بود. همچنین آنکه مخالفان چگونه از این ابزارها استفاده می‌کردند. با توجه به آنکه تاکنون تحقیقی مستقل در این موضوع صورت نگرفته‌است، در این مقاله کوشش شده با بررسی متون تاریخی بر اساس روش کتاب‌خانه‌ای و به‌شیوهٔ توصیفی-تحلیلی، به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود.

خطابه بر منابر و تاریخچهٔ آن

خطابه در لغت، اسم مصدر از فعل خَطَبَ و به‌معنی سخنرانی است (ابن‌منظور، ۳٦۰/۱). زمخشری (۱۱٤) معنای لغوی خطابه را ایراد سخن در برابر فرد یا جمع دانسته‌است. بنابراین، حضور افرادی به‌عنوان شنونده در خطابه ضروری است. خُطبه نیز به همان معناست؛ مثلاً گفته می‌شود: «خَطَبَ الخاطِبُ عَلی المِنْبَرِ، خَطابَة بِالفَتْحِ و خُطْبَة بِالضَمِّ» (رضا، ۲۹٦/۲). ازاین‌رو، به سخنی که برابر فردی یا افرادی ایراد می‌شود، خطبه یا خطابه اطلاق می‌کنند. ارسطو نیز (۹) در تعریف خطابه چنین گفته‌است: «خطابه صناعتی است که به‌وسیلهٔ آن بتوان در هر امری از امور جزئی، دیگران را در حدِ امکان اقناع نمود». پس خطابه شیوه‌ای اقناعی است که بنا به اهداف و مقاصد مختلف، ممکن است استفاده شود.

دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ منبر اختلاف‌نظر وجود دارد؛ ازسویی، تعدادی از محققان جدید معتقدند که کلمهٔ منبر از زبان اتیوپیایی گرفته شده و به‌معنای کرسی و عرش یا تخت قضاوت بوده‌است و قبل از اسلام، از طریق یمن به شبه‌جزیرهٔ عربستان وارد شده‌است (Zwemer, 13/218). ازسوی‌دیگر، بسیاری از لغتدانان عرب واژهٔ منبر را از ریشهٔ عربی نَبَرَ و به‌معنای عالی و بلند دانسته‌اند؛ چنان‌که ابن‌منظور گفته‌است: «محل ایراد خطبه توسط خطیب را، به‌دلیل بلندی آن، منبر می‌گویند، که سخنران بر آن به سخنرانی می‌پردازد» (ابن‌منظور، ۱۸۸/۵) .صاحب *القاموس المحیط* نیز گفته‌است: «نَبَرَ الحَرفُ ینبره»، یعنی صدا را بلند کرد (فیروزآبادی، ۱۳۷/۲). بنابراین، منبر مکان بلندی است که خطیب بر آن به سخنرانی برای مخاطبان می‌پردازد. از مزایای منبر این است که به‌سبب آن، جایگاه خطیب از سطحی که مخاطبان ایستاده یا نشسته‌اند، مرتفع‌تر می‌شود و به‌این‌ترتیب، صوت و صدای او می‌تواند مسافت بیشتری طی کند. با به‌کارگیری منبر،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

مخاطبان، علاوه بر اینکه صدای خطیب را می‌شنوند، با او ارتباط دیداری و غیرکلامی نیز برقرار می‌کنند (ستایش، ٤٥).

در قرآن، ذکری از کلمهٔ منبر نیامده‌است و الفاظ دیگری به کار رفته که به‌معنای منبر نزدیک است؛ مانند عرش (نمل: ٢٣)، که به‌معنی کرسی بزرگ است، و مقام (دخان: ٢٦)، که طبری آن را به‌معنی منبر دانسته‌است (طبری، *جامع البیان*، ٣٢/٢٢). یهودیان منبر را «almemar» یا «almemor» می‌گویند که شاید برگرفته از منبر عربی باشد. آن‌ها این کلمه را بر هر سکوی بلندی که روی آن صندلی‌ای برای ایراد سخنرانی قرار گرفته باشد، اطلاق می‌کنند. به این سکو نیز «tabeh» می‌گویند که به‌معنی صندوق است (Roth, 79). یهودیان به منبر، مجلس موسی نیز می‌گویند (Zwemer , 218). در *تلمود*، از منبر با عنوان «bema» نام برده شده‌است و اکنون منبر نزد یهود به میمار شهرت دارد که عموماً سکوی مرتفعی است که پله‌های آن از سه عدد کمتر نیست و هر پله مخصوص نوعی موعظه است. میمار در وسط معبد یا نزدیک در ورودی قرار داشته و به‌مرور زمان، اَشکال معماری و تزیینی زیادی پیدا کرده‌است (Zwemer , 217). مسیحیان نخستین نیز به منبر «ambo» یا «bema» می‌گفتند که حضرت مسیح و حواریان او بر آن به موعظه می‌پرداختند (ibid, 221). منبر در قرن چهارم میلادی وارد کلیسا شد و به‌تدریج تا قرن دهم میلادی فراگیر شد. منبر کلیسا عبارت بود از سکویی گرد یا مربع که در وسط کلیسا قرار داشت و کمی متمایل به شرق بود (ibid, 219).

در مورد پیشینهٔ منبر اسلامی اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی مستشرقان، ازجمله مارگولیوس، معتقدند که منبر پیامبر تقلیدی بوده از آنچه مهاجران مسلمان در کلیساهای حبشه دیده بودند (idem). اما محققان مسلمانان چنین نظری ندارند و به هیچ رابطه‌ای میان منبر پیامبرﷺ و آنچه قبل آن وجود داشته، قائل نیستند (فکری، ٢٧٧). برای نمونه، فرید شافعی (٦٢٩/١) معتقد است که مسئلهٔ وجود اولین منبر پیامبرﷺ در مدینه بسیار پیچیده و مبهم است و نیاز به بحث و بررسی دقیق‌تر دارد. بااین‌همه، خطابه و منبر از دیرباز از اصلی‌ترین رسانه‌ها و مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی ادیان محسوب می‌شده‌اند؛ رسانه‌هایی که ممکن بوده منشأ تحولات عظیم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در جوامع باشند. در اسلام، مساجد به‌طور عام، و منابر به‌طور

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

خاص، محل‌هایی بوده‌اند که از طریق آن‌ها اخبار و اطلاعیه‌های رسمی اعلان می‌شده و برای مثال، نتایج جنگ‌ها در خطبه‌ها به آگاهی عموم می‌رسیده‌است. خطابه بر منبر، به‌عنوان یک رسانهٔ ارتباطی عمومی، غالباً سرشتی دستوری داشته، به این معنا که تکلیف وعاظ در هدایت مسلمانان از طریق منابر معمولاً از پیش به آنان ابلاغ می‌شده‌است. بااین‌حال، اشتباه است اگر کارکردهای منبر اسلامی را منحصر و محدود به آموزش دینی بدانیم.

نقش خطابه و منبر در تأیید قدرت خلیفه

در عصر عباسی، برای رسمیت یافتن قدرت خلفا، نام آنان را در خطبه‌ها ذکر می‌کردند؛ چنین خطبه‌هایی نمادی عمومی در تأیید رسمی و سرسپاری به قدرت خلفا بودند و از همین طریق بود که خطابه‌ها و منبرها خصلتی سیاسی نیز می‌یافتند. برای نمونه، عموماً هنگامی‌که اهل سنت در خطبه‌های نماز جمعه از حاکم وقت نام می‌بردند، خطبه بر رسمیت و اعتبار منصب حاکم دلالت داشت (لمبتون، ٦٠٢). نخستین‌بار عباسیان در سال ۱۲۹ از خطابه و منبر برای اعلان رسمی قیامشان استفاده کردند؛ در عید فطر این سال، ابومسلم خراسانی دستور داد در دهکدهٔ سفیدنج مرو برای سلیمان بن کثیر منبری در میان سپاهیان قرار دهند. سلیمان نیز به‌دستور ابومسلم و برخلاف شیوهٔ رایج بنی‌امیه، نماز را قبل از خطبه اقامه کرد (طبری، *تاریخ*، ۳۵۷/۷؛ مسکویه، ٢٦٤/٣). ابومسلم در ۲۵ رمضان همین سال، درفش سیاه عباسیان را در سفیدنج برافراشته بود و دعوتی را که سال‌ها در خفا بود، رسماً آشکار ساخته بود (خضری، ۱۱). وی در ربیع‌الآخر سال بعد، با سیاه‌جامگان بر مرو تسلط یافت و نصر بن سیار، والی اموی آن را، فراری داد. سپس به منبر رفت و سه روز متوالی بر منبر از مردم مرو بیعت گرفت (*اخبار الدولة العباسیة*، ۳۱۵-۳۱٦). با پیروزی نهایی عباسیان بر بنی‌امیه در سال ۱۳۲، سفاح به‌عنوان نخستین خلیفهٔ عباسی بر منبر جامع کوفه رفت و مردم با وی بیعت کردند (ابن‌خلدون، ١٦١/٣؛ بلاذری، ١٤١/٤؛ طبری، همان، ٤٢٥/٧؛ مسکویه، ۳۱۹/۳؛ نویری، ٤٠/٢٢). به‌این‌شکل، خلافت او رسماً آغاز شد و نظام عباسی شروع به کار کرد. در سال ۱۳۷، پس از آنکه خبر درگذشت سفاح به برادرش منصور، که در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

مراسم حج بود، رسید، وی به عراق بازگشت و روز جمعه نماز را در جامع کوفه اقامه کرد و بر منبر آن، برای مردم خطبه خواند و خلافت خود را رسماً آغاز کرد (ابـن‌کثیـر، ٦٢/١٠).

در زمان مرگ مهدی عباسی در اول محرم ١٦٩، پسرش، موسی الهادی، ولیعهد بود. مهدی قبل از مرگش، تصمیم گرفته بود پسر دیگرش، هارون، را ولیعهد کند، ولی مرگ امانش نداد. در زمان مرگ مهدی، هادی در گرگان به سـر مـی‌بـرد و تعـدادی از امـرا تصمیم گرفتند نیت مهدی را عملی سازند و هارون را خلیفه اعلام کنند، امـا هـادی در بیست روز، خود را به بغداد رسانید و بر منبر رفت و برای مردم خطبه خوانـد و مـردم نیز با وی به‌عنوان خلیفه بیعت کردند (همان، ١٥٧/١٠). مشاهده مـی‌شـود کـه کـارکرد خطابه و منبر در رسمیت بخشیدن به حکومت چنان بوده کـه هـادی ولیعهـد، پـس از مرگ پدرش، ارجح دیده در نخستین اقدامات بر منبر رود و خطبـه بخوانـد و از مـردم بیعت بگیرد. در اوایل عصر عباسی، بیعت مردم بغداد با هر خلیفـه بـه‌معنـای رسـمیت یافتن حکومت او در سایر مناطق اسلامی نیز بود و بر منابر آن منـاطق هـم، بـه نـام او خطبه خوانده می‌شد. هنگامی‌که هادی در شب جمعه، پانزدهم ربیـع‌الاول ١٧٠ از دنیـا رفت، شبانه با برادر او، هارون، به‌عنوان خلیفه بیعت کردند. هارون دستور داد بر منـابر مناطق مختلف به نام او خطبه بخوانند (همان، ١٦٠/١٠). هارون‌الرشـید نیـز در ١٩٣ در طوس، درگذشت. همان‌وقت، سپاهیان هارون با پسرش، امین، که در بغداد بود، بیعـت کردند. صاحب برید خبر مرگ هارون را با پیکی به بغداد فرستاد. امین، که روز جمعـه خبر را دریافت کرد، دستور داد مردم برای نماز جمعه جمع شوند و پس از آنکه نماز را برای مردم بغداد اقامه کرد، بر منبر جامع منصور رفت و خبر مرگ پدرش را به اطـلاع مردم رساند. آنگاه بیشتر مردم و خاندان و خواص و بستگان و سردارانش با وی بیعـت کردند. سپس به قصر منصور رفـت و بیعـت بقیـهٔ مـردم را بـه عمـویش، سـلیمان بـن ابوجعفر، واگذاشت (طبـری، همـان، ٣٦٥/٨؛ مسـکویه، ٢٥/٤؛ نـویری، ١٦٤/٢٢). ایـن گزارش نشان می‌دهد که همیشه خلفا خود از مردم مستقیماً بیعـت نمـی‌گرفتنـد، بلکـه ممکن بود افرادی را تعیین کنند که به‌نیابت از مـردم بیعـت بگیرنـد. در کتـاب *الاوائـل* آمده‌است که امین اولین خلیفه‌ای بود که بر منابر، مردم را بـه بیعـت بـا او فراخواندنـد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

(عسکری، ٢٦٦). همان‌گونه که با خطبه خواندن به نـام خلیفـه بـر منـابر، حکومـت او رسمیت می‌یافت، با حذف نامش از خطبه‌ها نیز رسمیت حکومتش از دست مـی‌رفـت. نمونه‌ای این‌چنینی در زمان خلافت امین روی داد؛ زمانی‌که داوود بن عیسی بن موسی، والی حجاز، امین را از خلافت عزل و با مأمون بیعت کرد. در این باره طبری نقل کرده که در سال ١٩٦، امین نامه‌ای به والی خود در حجاز نوشت و دستور داد دیگر بر منابر، برادرش، مأمون را ولیعهد نخوانند و درعوض برای پسرش، موسی، بیعت بگیرند. داوود نیز پرده‌داران کعبه و قریشیان و فقیهان را جمع کرد و دو مکتوبی را که هـارون‌الرشـید نوشته و در کعبه آویزان کرده بود، به یاد آن‌ها آورد و گفت: می‌دانید که رشید، وقتی که با دو پسرش بیعت کردیم، کنار بیت‌الله الحرام از ما و شـما چـه عهـدها گرفـت کـه از مظلوم آن دو در برابر ظالمشان دفاع کنیم و خیانت‌دیده را علیه خیانتگر یاری رسـانیم. حال می‌بینیم که امین با برادرش، مأمون ستم و تعدی آغاز کرده و او را خلع و با پسـر خردسال خود، که هنوز از شیر گرفته نشده، بیعت کرده‌است. رای من این است که وی را خلع و با عبدالله مأمون به‌خلافت بیعت کنیم. مردم نیز موافقـت کردنـد. پـس داوود دستور داد در دره‌های مکه بانگ بزنند که مردم برای نماز جماعت ظهر حاضـر شـوند. آنگاه نماز ظهر را برای مردم اقامه کرد و از منبـر مسـجدالحـرام بـالا رفـت و تصـمیم بزرگان مکه را به اطلاع مردم رساند و اعلام کـرد کـه امـین را بـه‌علـت عهدشـکنی از خلافت عزل و با مأمون بیعت می‌کند. جمعی از بزرگان نیز پس از سخنان او، یکایـک نزد او از منبر بالا رفتند و به‌واسطهٔ او با مأمون بیعت و امین را خلع کردند. بعـد از آن، داوود از منبر پایین آمد و در گوشه‌ای از مسجد نشست و مـردم گـروه‌گـروه نـزد وی می‌آمدند و دست در دست او می‌گذاشتند و بیعت می‌کردنـد (طبـری، همـان، ٤٣٩/٨– ٤٤٠؛ مسکویه، ٨٤/٤–٨٥؛ ابن‌جوزی، ٢٧/١٠). خلع مأمون از ولی‌عهدی توسط امین در حالی بود که مأمون پس از شنیدن خبر مرگ پدرش در طوس، از منبر مسجد اعظم مرو بالا رفت و پس از اعلام این خبر، از مردم خواست با امین، بـه‌عنـوان خلیفـه، و بـا او، به‌عنوان ولیعهد، بیعت کنند (دینوری، ٣٩٣). ولی امین نه‌تنها مأمون را خلع کـرد، بلکـه سپاهی به‌فرماندهی علی بن عیسی بن ماهان با چهـل‌هـزار نیـرو بـه جنـگ او فرسـتاد (یعقوبی، ٤٣٧/٢). این رفتارها کینهٔ شدیدی در دل مأمون نسبت به برادرش، امین ایجاد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

و زمینهٔ لشکرکشی سپاهیان مأمون را از مرو به بغداد فراهم کرد که درنهایت، منجر به فتح دارالخلافه توسط طاهر بن حسین، فرمانده سپاه مأمون، و قتل امین در بغداد شد. در زمان قتل امین در ۱۹۸، طاهر به مردم بغداد امان داد. سپس روز جمعه وارد شهر شد و نماز جمعه را برای مردم اقامه کرد و به نام مأمون خطبه خواند و بغدادیان را به اطاعت از خلیفهٔ جدید فراخواند (ابن‌اثیر، ۳۹۲/۸؛ ابن‌جوزی، ٤٨/١٠؛ ابن‌خلدون، ۳۰۱/۳). از وقایع زمان خلافت مأمون و هنگامی‌که وی در مرو به سر می‌برد، خلع او توسط مردم بغداد و بیعت با عمویش، ابراهیم بن مهدی بود. وقتی خبر ولایت‌عهدی امام رضا علیه‌السلام به بغداد رسید، عباسیان، به‌ویژه ابراهیم و منصور، پسران مهدی، خلیفهٔ پیشین، چون از نیات مأمون خبر نداشتند، تصمیم او را نپسندیدند و سخت برافروختند و مردم بغداد را علیه مأمون برانگیختند. مردم نیز با حسن بن سهل، والی مأمون، درافتادند و وی را از شهر بیرون کردند (یعقوبی، ٤٥٠/٢). سپس با ابراهیم بن مهدی به‌خلافت بیعت کردند و او را مبارک یا المرضی لقب دادند (خطیب بغدادی، ١٤١/٦). ابراهیم روز جمعه، اول محرم ۲۰۲، از منبر بالا رفت. بزرگان و مردم شهر با او بیعت و مأمون را از خلافت خلع کردند (طبری، همان، ۵۵۷/۸؛ مسکویه، ١٣٣/٤؛ خطیب بغدادی، ١٤١/٦). پس از این ماجرا، مأمون با قتل ولیعهدش، امام رضا علیه‌السلام و وزیر ایرانی‌اش، فضل بن سهل، اهل بغداد را متوجه ساخت که برای تغییر سیاست خود آمادگی دارد. ازاین‌رو در سال ۲۰۳، مردم بغداد ابراهیم بن مهدی را خلع کردند و دوباره به نام مأمون خطبه خواندند (طبری، همان، ۵۷۰/۸؛ خطیب بغدادی، ۳۵۳).

نخستین حکومت استیلایی در قلمرو عباسیان حکومت نیمه‌مستقل طاهریان بود که توسط طاهر بن حسین بنیان گذاشته شد. منابع تاریخی نقل می‌کنند که طاهر در آخرین روز عمر در نماز جمعه، نام مأمون را از خطبه انداخت و برای خلیفه دعا نکرد. کلثوم بن ثابت، که خود پای خطبه بوده، گفته‌است: «بلافاصله پس از آن، به‌دلیل اشتغال به بریدی خراسان، خبر آن را به مأمون نوشتم، اما عصر همان روز طاهر درگذشت» (طبری، همان، ٥٩٤/٩؛ یعقوبی، ٤٥٧/٢؛ مسکویه، ١٥٣/٤). عده‌ای از پژوهشگران معاصر این حرکت طاهر را نوعی اعلام استقلال از خلافت عباسی دانسته‌اند که طاهر مدت‌ها آرزوی آن را داشت (طقوش، ۲۳۹؛ خضری، ٦٢-٦٣).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

با توجه به مطالب فوق، نقش مؤثر خطابه و منبر و اهمیت آن در اعلام رسمیت قدرت سیاسی نظام خلافت و شخص خلیفه آشکار و دریافته می‌شود که در عصر اول خلافت عباسیان، خطبه نماد تأیید قدرت سیاسی بوده و حمایت از نظام حاکمیت خلفا از طریق منابر به اطلاع مردم می‌رسیده‌است. در این دوره، محدودهٔ قلمرو خلیفهٔ عباسی تا جاهایی بوده که بر منابرشان نام او در خطبه‌های نماز می‌آمده‌است.

کارکرد خطابه و منبر در تأیید ولیعهدی

همان‌گونه که خطابه‌ها و منابر رسانه‌های رسمیت‌بخشی به قدرت خلفا به حساب می‌آمدند، مقام ولی‌عهدی نیز به‌واسطهٔ اعلان از طریق آن‌ها رسمیت می‌یافت. خلفای عباسی بر منابر، انتخاب ولیعهدان را اعلام می‌کردند یا عزل آنان را به مردم اطلاع می‌دادند. از نخستین موارد تاریخی این‌چنینی، ماجرای خلع عیسی بن موسی و انتخاب مهدی به ولایت‌عهدی منصور عباسی است. ابوالعباس سفاح برادرش، منصور را به‌عنوان ولیعهد اول و برادرزاده‌اش، عیسی بن موسی را به‌عنوان ولیعهد دوم تعیین کرده بود. وقتی که منصور به خلافت رسید، تصمیم گرفت عیسی را از ولیعهدی خلع و فرزندش، مهدی را به‌جای او منصوب کند، اما عیسی به این کار راضی نمی‌شد و منصور همچنان اصرار می‌ورزید؛ ازجمله در میان جمع، وی را سرزنش می‌کرد و دستور می‌داد خاک بر سرش بریزند. یک بار نیز مسمومش کردند. تا آنکه روزی عیسی و فرزندش را احضار کرد و فرمان داد که فرزند را در حضور پدر خفه کنند. چون مأموران شروع به کار کردند، عیسی تسلیم شد و از ولایت‌عهدی کناره‌گیری کرد (طبری، همان، ۱۲/۸-۱۳). منصور برای حفظ وجههٔ خود در میان خاندان عباسی، عیسی بن موسی را به‌عنوان ولیعهد دوم انتخاب کرد و دستور داد که بر منابر پس از نام خلیفه، ابتدا به نام مهدی و سپس، به نام عیسی خطبه بخوانند (همان، ۲٤/۸؛ بلاذری، ۲٥٦/٤). پس از مرگ منصور، مهدی نیز تصمیم گرفت عیسی را دوباره از ولیعهدی خلع و فرزند بزرگ خود، موسی، معروف به هادی، را به‌جای او منصوب کند. یاران و پیروان مهدی نیز او را به این کار ترغیب می‌کردند، اما عیسی راضی نمی‌شد تا اینکه با زور و تهدید مجبور شد از ولایت‌عهدی کنار رود. روز بعد از کناره‌گیری عیسی، مهدی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

به‌همراه عیسی به مسجد جامع رفت. خلیفه در مسجد بر منبر رفت و به مردم اعلام کرد که عیسی خلع شده و مردم بایستی با هادی بیعت کنند (ابن‌اثیر، ٤٤/٦-٤٥؛ ابن‌جوزی، ٢٣٦/٨؛ مسکویه، ٤٦٥/٣). این‌چنین بود که عیسی بن موسی با وجود دو بار ولایت‌عهدی در زمان دو خلیفهٔ عباسی، از دستیابی به قدرت ناکام ماند و نامش از خطبه‌ها حذف شد و هیچ‌گاه به خلافت نرسید. مهدی در سال ١٧٦ نیز برای پسر دیگرش، هارون، خطبهٔ ولایت‌عهدی خواند و از مردم برای او بیعت گرفت (طبری، همان، ١٥٤/٨). هارون‌الرشید نیز در ١٧٣، برای امین و در ١٨٣، برای پسر دیگرش، مأمون، به ولایت‌عهدی بیعت گرفت (همان، ٢٧٥/٨) و در ١٨٦، آن را در مراسم حج تجدید کرد (ابن‌خیاط، ٣٠٢). امین، که به‌عنوان ولیعهد اول هارون پس از مرگ پدر به خلافت نشست، تعهدنامه‌ای را که هارون از وی در مکه گرفته بود زیر پا گذاشت و تصمیم گرفت برادرش مأمون را از ولایت‌عهدی خود خلع کند. وی در سال ١٩٤، به تمام عمال و کارگزارانش در شهرها نوشت که در خطبه‌ها، پس از او برای پسرش، موسی بن محمد دعا کنند (ابن‌اثیر، ٢٢٨/٦؛ ابن‌جوزی، ٤/١٠؛ جهشیاری، ٣٦٥). این عمل به‌معنی اعلام رسمی ولایت‌عهدی پسر امین و خلع مأمون از ولایت‌عهدی بود و زمینهٔ اختلاف امین و مأمون را فراهم کرد که درنهایت، به قتل امین در سال ١٩٨ انجامید. هارون‌الرشید در دوران خلافت خود، یکی از پسرانش به نام مؤتمن را ولی‌عهد مأمون کرد، ولی این اختیار را به مأمون داد که پس از رسیدن به خلافت، او را ابقا یا عزل کند. مأمون هم پس از آنکه در بغداد مستقر شد، مؤتمن را از ولایت‌عهدی خود خلع کرد و به مناطق مختلف نامه نوشت که از بردن نام او در خطبه‌ها و بر منابر خودداری کنند (خطیب بغدادی، ٤٠٠/١٢؛ ابن‌جوزی، ١٩٣/١٠). با این اعلام، ولایت‌عهدی مؤتمن از رسمیت افتاد. همچنین مأمون، هنگامی‌که امام رضا علیه‌السلام را به‌عنوان ولی‌عهد خود انتخاب کرد، دستور داد در مناطق اسلامی برای وی بیعت بگیرند و بر منابر بر ایشان دعا کنند (یعقوبی، ٤٤٨/٢) و به‌این‌ترتیب، ولایت‌عهدی امام رضا به‌صورت رسمی اعلام شد. با توجه به آنچه گفته شد، مشاهده می‌شود که کارکرد خطابه و منبر در عصر اول عباسی نه‌تنها رسمیت‌بخشی به قدرت خلیفهٔ عباسی و اعلام آن به مردم بوده، بلکه ولایت‌عهدی افراد نیز از طریق اعلانِ بر منابر رسمیت می‌یافته و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

مردم از طریق خطبا و منابر با ولیعهد رسمی و قانونی آشنا می‌شدند. ازاین‌رو، علاوه بر خلفا، ولی‌عهدها نیز نیاز مبرم بـه حفـظ ایـن رسـانه و پایبنـدی بـه الزامـات و قواعـد به‌کارگیری آن داشتند.

کارکرد خطابه و منبر در اعلام خبر وفات

یکی دیگر از کارکردهای رسانه‌ای خطابه و منبر در عصر عباسی اعلام رسـمی خبـر مرگ خلفا بود. وقتی‌که سـفاح، نخسـتین خلیفـهٔ عباسـی در سـال ۱۳٦ وفـات یافـت، عمویش، عیسی بن علی، خبر آن را بر منبر جامع شـهر انبـار بـه اطـلاع مـردم رسـاند (بلاذری، ۲٤۷/٤). پس از مرگ منصور در ۱۵۸ نیز، پسرش، مهدی دستور داد در جانب شرقی بغداد، معروف به رصافه، ندا به برگزاری نماز جماعت دهند. در آن نماز، مهدی خطبه‌ای ایراد کرد و در خلال آن خبر وفات پدر را بـه اطـلاع مـردم رسـاند (خطیـب بغدادی، ۱۰/۳-۱۱). همچنین پس از آنکه خبـر وفـات هـارون‌الرشـید در خراسـان بـه ولیعهدش، امین در بغداد رسید، امین دستور داد به مردم اطلاع دهند که در نماز جمعـه حاضر شوند. سپس بر منبر رفت و وفات پدرش را به مردم خبـر داد و تسـلیت گفـت (مسکویه، ۲۵/٤؛ قلقشندی، ۱٦٤/۲۲). وقتی در اواخر ذی‌الحجهٔ ۲۳۲ واثق وفات یافت، خبـر مـرگ او در محـرّم ۲۳۲ از طریـق منـابر حجـاز بـه کسـانی کـه از مراسـم حـج برمی‌گشتند، اطلاع داده شد (فسوی، ۲۰۹/۱). این گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که در عصر اول عباسی، از منبر و خطابه به‌عنوان یک رسانهٔ خبری در جهت اعلام اخبـار مهم نیز استفاده می‌شده‌است.

استفادهٔ مخالفان خلافت عباسی از منبر و خطابه

علاوه بر عباسیان، مخالفانشان نیز، با توجه به کارکردهای متنوع خطابه‌ها و منابر، در جهت اهداف خود از آن‌ها استفاده می‌کردند. پس از به خلافت رسیدن منصور عباسی، نخستین کسی که علیه او قیام کرد، عمویش، عبدالله بن علی، بود که پیش‌تر سفاح او را برای جنگ با مروان حمار، آخرین خلیفهٔ اموی، به شام فرستاده بود. عبدالله، کـه طمـع خلافت داشت، در شام خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، گفت: ای مردم! سفاح، بنی‌عباس را برای نبرد با مروان دعوت کرد، ولی کسی جز من دعوت او را نپذیرفت. پس سفاح بـه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

من گفت: اگر تو بر مروان پیروز شدی و به او دست یافتی، ولیعهد من خواهی بود. گروهی نیز به این امر شهادت دادند. چون منصور از ادعای عمویش خبردار شد، ابومسلم را با سپاهی به جنگ او فرستاد، اما عبدالله فرار کرد و نزد برادرش، سلیمان، در بصره پناهنده شد. منصور با حیله و وعدهٔ بخشش، عبدالله را از بصره نزد خود فراخواند، اما همین‌که عبدالله نزد منصور آمد، به زندان انداخته شد و تا پایان عمر آزاد نشد (ابن‌طقطقی، ۲۲۷؛ ابن‌کثیر، ۶۲/۱۰؛ یعقوبی، ۳۵۲/۲). این گزارش نخستین موردی از عصر عباسی است که در آن، یکی از بنی‌عباس با استفاده از خطابه علیه خلیفهٔ رسمی ادعای حکومت کرده و قدرت او را به چالش کشیده‌است.

مهم‌ترین مدعی خلافت در زمان منصور، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، مشهور به نفس زکیّه، بود که علیه خلافت عباسیان در مدینه قیام کرد. منابع زمان قیام او را اواخر جمادی‌الثانی یا اول رجب ۱۴۵ ذکر کرده‌اند (طبری، همان، ۵۵۶/۷–۵۵۷؛ ابن‌خیاط، ۲۷۷؛ ابن‌جوزی، ۶۳/۸). محمد و یارانش در شب قیام، به زندان مدینه هجوم بردند و هر کس را که در آن بود، آزاد ساختند. سپس دارالامارهٔ مدینه را محاصره و ریاح بن عثمان، والی منصور، را دستگیر و زندانی کردند (ابن‌اثیر، ۵۳۰/۵–۵۳۱؛ ابن‌کثیر، ۸۴/۱۰–۸۵). در این میان، نفس زکیّه برای پیش‌برد قیام و توجیه مشروعیت حرکت خود و تشکیک در مشروعیت حکومت عباسیان، خطابه‌های فراوان خواند. وی در نخستین سخنانش پس از قیام، خود را مهدی خواند و در خطابه‌ای بر منبر مدینه ادعای مهدویت کرد (اصفهانی، ۲۱۲). البته پدرش نیز چنین ادعایی داشت و مردم نیز او را مهدی لقب داده بودند (ابن‌طقطقی، ۲۲۴؛ مستوفی، ۲۹۵). نفس زکیّه روزی از منبر مسجدالنبی بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، به مذمت و بدگویی از بنی‌عباس پرداخت؛ وی خطاب به مردم گفت: «رفتار این طغیانگر دشمن خدا، ابوجعفر منصور بر شما پوشیده نیست؛ که گنبد سبز را ساخت و با خدا به ستیز پرداخت و کعبه را خوار و حقیر شمرد. خداوند هم فرعون را برای این سرنگون کرد که گفته بود من پروردگار بلندمرتبهٔ شما هستم. هیچ‌کس برای یاری دین اولی‌تر از فرزندان مهاجران و انصار نیست. خداوندا! آن‌ها [منصور و یارانش] حرام تو را حلال و حلال تو را حرام کرده و هرکس را که امان داده‌ای، ترسانده و هر کس را که

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

ترسانده‌ای، امان داده‌اند. خداوندا! تعداد آنان را کم کن و آن‌ها را پراکنده ساز و نابود کن. ای مردم! میان شما به‌خاطر قدرت و توانتان قیام نکردم، بلکه شما را برای خویشتن برگزیدم. به خدا قسم به این کار نپرداختم مگر اینکه در همهٔ شهرهایی که خدا را می‌پرستند، برای من بیعت گرفته‌اند» (طبری، همان، ۵۵۸/۷؛ مسکویه، ۳۹۱/۳؛ ابن‌جوزی، ۶۳/۸-۶۴). نفس زکیّه در چنین خطابه‌هایی، با ذکر رفتارهای زشت بنی‌عباس، به مردم اعلام می‌کرد که چنین کسانی شایستگی رهبری مسلمانان را نداشته‌اند و با تمجید از مردم مدینه سعی می‌کرد، آن‌ها را به خود جذب کند و تابع خود سازد. در اینجا از همان منابری که خلفای عباسی برای کسب مشروعیت از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند، برای نشان دادن عدم مشروعیت بنی‌عباس بهره برده شده‌است. پس از آنکه منصور از پیشرفت کار نفس زکیّه خبردار شد، برادرزادهٔ خود، عیسی بن موسی، را به جنگ او فرستاد. وقتی عیسی به نزدیک مدینه رسید، نامه‌ای به بزرگان مدینه نوشت و از آن‌ها خواست از محمد جدا شوند و به او بپیوندند. در این اوضاع، نفس زکیّه خطابه‌ای میان یارانش ایراد کرد و با آنان اتمام حجت نمود و گفت: ای مردم! این مرد [عیسی بن موسی] با سربازان و تجهیزات فراوان به شما نزدیک شده‌است. من بیعتم را بر شما حلال می‌کنم؛ هرکه می‌خواهد، بماند و هرکه می‌خواهد، برود. پس از این سخنان، عدهٔ زیادی از وی جدا شدند و تنها معدود افرادی در کنار وی ماندند (طبری، همان، ۵۸۲/۷؛ ابن‌جوزی، ۶۶/۸؛ ابن‌کثیر، ۸۸/۱۰). درنهایت، در نبرد سختی که میان دو طرف درگرفت، محمد و بسیاری از یارانش کشته شدند. قیام نفس زکیّه نخستین قیام علویان در عصر عباسی بود. بعد از او نیز، یکی دیگر از بزرگان بنوحسن، یعنی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، در ذی‌القعدهٔ ۱۶۹ علیه خلافت عباسیان قیام کرد و مردم مدینه را به امامت خود فراخواند. به‌گفتهٔ طبری، حسین و پیروان او وعده کرده بودند که در زمان حج و در مِنا یا مکه قیام کنند. اما حوادثی در مدینه اتفاق افتاد که وی را مجبور کرد قیامش را زودتر اعلام کند. حسین بر مدینه تسلط یافت و با عمامه‌ای سفید بر منبر رفت و مردم با وی بیعت کردند (طبری، همان، ۱۹۳/۸). او نیز از منبر برای کسب مشروعیت استفاده کرد و در خطابه‌ای خطاب به مردم گفت: «ای مردم! من فرزند رسول خدا و در حرم رسول خدا و بر منبر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

رسول خدا، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم. اگر بـه آن‌هـا عمـل نکردم، بیعتی بر گردن شما ندارم» (همان، ۲۰۱/۸؛ ذهبی، ۳۷/۱۰–۳۸؛ اصـفهانی، ۳۷٦). حسین با نشستن بر منبر پیامبرﷺ و یادآوری آنکه از نسل پیامبر است، درحقیقت خود را جانشین شایستهٔ پیامبر معرفی کرد و از این طریق، به ترغیب مردم به پـذیرش خـود پرداخت. او، پس از تسلط بر مدینه، با سیصد نفر برای تصرف مکه به سـوی آن شـهر حرکت کرد تا به فخ رسید. در آنجا، سپاه خلیفه به‌فرماندهی عیسی بن موسی راه را بـر آن‌ها بست و در جنگی که بین دو طرف درگرفت، حسین کشته شـد و بـه شـهید فـخ شهرت یافت (اصفهانی، ۳۷۸–۳۸۰؛ یعقوبی، ٤۰۷/۲).

استفادهٔ مخالفان از خطابه در زمان خلافت امین نیز مرسوم بـود؛ در سـال ۱۹٦، کـه امین برای مقابله با نیروهای مأمون عده‌ای را به‌فرماندهی عبدالملک بن صالح بـه شـام فرستاد تا نیروی کمکی بیاورند، عبدالملک در شام بیمار شد و مُرد. پس حسین بن علی بن عیسی بن ماهان، که همراه عبدالملک به شام رفته بود، به سپاه فرمان داد که برگردند و آن‌ها در ماه رجب به بغداد رسـیدند. پـس از ورودشـان، خلیفـه شـبانگاه حسـین را احضار کرد، اما وی امر خلیفه را اجابت نکرد و به پیک وی گفت که فردا نـزد خلیفـه حاضر خواهد شد. روز بعد، حسین به محل پل بغداد رفت و مـردم را در آنجـا جمـع کرد و خطابه‌ای خواند و گفت: ای گـروه ابنـاء [ایرانـی‌نـژادان]! خلافـت خداونـد بـا تن‌پروری و خودپسندی نمی‌سازد. نعمت خداوند هم بـا تکبـر و غـرور تـوأم نیسـت. محمد [امین] می‌خواهد شما را خوار و ذلیل گرداند و عزت شما را به دیگران واگـذار کند... ریشهٔ او را بکَنید، پیش از آنکه ریشهٔ شما را بکَند و عزت او را فروگذارید، قبـل از آنکه عزت شما را نابود سازد. به خدا قسم، هیچ‌یک از شما او را یاری نمی‌کند، مگر آنکه ذلیل شود. او از خداوند نمی‌ترسد و از پیمان‌شکنی و خیانت به خدا پرهیز نـدارد (ابن‌اثیر، ۲۵۹/۵–۲٦۰؛ یعقوبی، ٤۵۵/۲). ایراد چنین خطابهٔ صریحی در انتقاد از امین از سوی یکی از فرماندهان او ضربهٔ سنگینی در آن شرایط بحرانی به قـدرت خلیفـه وارد کرد؛ به‌ویژه آنکه سپاهیان مأمون نیز، به‌فرماندهی طاهر بن حسین، در راه تصرف بغـداد بودند. این خطابه که در میان مردم بغداد و به‌ویژه ایرانی‌نژادان، که به آن‌هـا ابنـاء گفتـه می‌شد، ایراد شد، مشروعیت خلیفه را زیر سؤال برد و بی‌لیاقتی‌اش را در امـر خلافـت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

آشکار ساخت. پس از این سخنان، حسین و یارانش در نبرد با سـواران امـین، آن‌هـا را شکست داده و پراکنده ساختند. سپس، امین را از خلافت خلع کردنـد و بـرای مـأمون بیعت گرفتند (بلعمی، ۱۲۱۹).

موارد این‌چنینی نشان می‌دهد که هم عباسیان و هم مخالفانشان به اهمیت و جایگـاه خطابه و منبر، به‌عنوان رسانه‌های ارتباطی و ابزارهای تأثیرگذار بر عواطف و احساسات و ذهنیت‌های مردم پی برده بوده‌اند و تلاش می‌کـرده‌انـد از آن‌هـا در جهـت‌دهـی بـه گرایش‌های عمومی و تبلیغ و ترویج مطالبات خود و نفی و طرد مخالفان بهره بگیرند.

نتیجه

عباسیان در پیش‌برد سیاست‌هایشـان، چـه در کسـب مشـروعیت و چـه در مبـارزه با مخالفان، نیازمند بودند از خطابه و منبر، که از اصلی‌ترین رسانه‌های ارتباطی تأثیرگذار بر افکار عمومی بودند، استفاده کنند. دستگاه خلافت عباسی، به‌ویژه در عصـر نخسـت خود، از خطابه و منبر در جهت اعلام سیاسـت‌هـای خـود و نهادینـه‌سـازی آن‌هـا در جامعه و نیز تحدید و مهـار اندیشـه‌هـا و آرای مخـالف نظـام خلافـت، بهـرهٔ فـراوان برد. از کارکردهای منابر نزد عباسیان رسـمیت‌بخشـی و تأییـد اقتـدار خلیفـه از طریـق اعلام نام او و دعا برای وی در خطبه‌ها و نیز شناساندن ولیعهد رسمی او بود. اگـر بـر منابر یک منطقه به نام خلیفه خطبه خوانده نمی‌شد، خلافـت او در آن منطقـه رسـمیت نداشت. متقابلاً، منتقدان و مخالفان سیاست‌هـای حاکمـان عباسـی نیـز از کارکردهـای رسانه‌ای منابر و خطابه‌ها در جامعه سود می‌بردند. این مخالفان با ایراد خطابه‌هـایی در ذکر رذایل و مظالم بنی‌عباس، ذهنیت مردم را به نظام خلافت بـدبین و بـه‌ایـن‌وسـیله، مشروعیت آنان را نزد مردم خدشه‌دار می‌کردند. برای نمونه، کسانی همچون نفس زکیّه و شهید فخ سعی کردند از این طریق عدم شایستگی خلفای عباسی را در امـر خلافـت به مردم اثبات کنند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

منابع

ـ ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۹٦۵.

ـ ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم في تاریخ الملوک و الامم*، چاپ محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۲.

ـ ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن‌خلدون*، چاپ خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۸.

ـ ابن‌خیاط، ابوعمرو عصفری، *تاریخ خلیفة بن خیاط*، چاپ فواز، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۵.

ـ ابن‌طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمهٔ محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸٤ش.

ـ ابن‌کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸٦.

ـ ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

ـ *اخبار الدولة العباسیة*، مؤلف ناشناخته، چاپ عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۹٦۵.

ـ ارسطو، *الخطابة*، تعریب عبدالرحمن بدوی، بیروت، دار القلم، ۱۹۷۹.

ـ اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، چاپ سیداحمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

ـ بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، چاپ سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹٦.

ـ بلعمی، ابوعلی، *تاریخ‌نامهٔ طبری*، چاپ محمد روشن، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ش.

ـ جهشیاری، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکُتاب*، قاهره، بی‌نا، ۱۳۵۷.

ـ خضری، احمدرضا، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه*، تهران، سمت، ۱۳۷۹ش.

ـ خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

ـ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *الأخبار الطوال*، چاپ عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳٦۸ش.
ـ ذهبی، شمس‌الدین، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، چاپ عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۹۹۳.
ـ رضا، احمد، *معجم متن اللغة*، بیروت، دار مکتبة الحیاة، ۱۹۵۸.
ـ زمخشری، جارالله، *اساس البلاغة*، بیروت، دار العلم للملایین، بی‌تا.
ـ ستایش، حسن، «بررسی مفهوم خطابه و منبر و سیر تاریخی پیدایش آن»، *مجموعه مقالات همایش بزرگداشت استاد محمدتقی فلسفی*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸٦ش.
ـ شافعی، فرید، *العمارة العربیة فی مصر الاسلامیة*، قاهره، الهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر، ۱۹۷۰.
ـ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۹٦۷.
ـ همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ احمد محمد شاکر، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۲۰۰۰.
ـ طقوش، محمد سهیل، *دولت عباسیان*، ترجمهٔ حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
ـ عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله، *الاوائل*، چاپ محمد سید وکیل، طنطا، دار البشیر، ۱٤۰۸.
ـ فسوی، یعقوب بن سفیان، *المعرفة و التاریخ*، چاپ اکرم ضیاء عمری، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱٤۰۱.
ـ فکری، احمد، *مساجد القاهرة و مدارسها*، قاهره، دار المعارف، ۱۹٦۱.
ـ فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، قاهره، دار المأمون، ۱۹٦۸.
ـ قلقشندی، شهاب‌الدین احمد بن عبدالله، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۵.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]

ـ لمبتون، ان. کی. اس.، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمهٔ محمدمهدی فقیهی، تهـران، شفیعی، ۱۳۸۵ش.
ـ مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، ترجمهٔ عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳٦٤ش.
ـ مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، تهران، سروش، ۱۳۷۹ش.
ـ نویری، شهاب‌الدین احمد، *نهایة الارب فی فنون الادب*، قـاهره، دار الکتـب و الوثـائق القومیة، ۱٤۲۳.
ـ یعقوبی، احمد بن ابویعقوب، *تاریخ الیعقوبي*. بیروت، دار صادر، بی‌تا.
ـ Zwemer, S. M., "The pulpit in Islam", *The Muslem world*, No. 23 (1933).
ـ Roth, C., *The standard Jewish encyclopaedia*, New York, Doubleday, 1966.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.6.8]